

«همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف»؛
پیشنهاد خوانشی نو برای بیتی از حافظ بر پایه‌ی شواهد گویشی

محسن پورمختار*
دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

منوچهر فروزنده فرد**
دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

در بیت دوم غزلی از حافظ به مطلع «ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش»، واژه‌ی بود در مصراع «همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف»، همواره بحث‌برانگیز بوده است. از آنجا که این واژه در معنی فعل ماضی با حال و هوای این غزل مناسبتی ندارد، بعضی از مصححان دیوان حافظ به جای آن واژه‌ی «هست» را که ضبط برخی از نسخه‌هاست، گذاشته‌اند و بعضی به دلیل اینکه «بود» از پشتوانه‌ی اکثریت و اقدام نسخه‌ها برخوردار است، آن را همچنان در متن نگه داشته و گروه کمتری نیز ضبط «بود و» را ترجیح داده یا «بود» را به «بود» تصحیح قیاسی کرده‌اند. در این مقاله با توجه به چهل نسخه‌ی کهن دیوان حافظ و نیز دلایل معنایی و بلاغی، ضبط «بود» را اصیل دانسته و نشان داده‌ایم که «بود» در اینجا، نه به معنای فعل ماضی بلکه به معنای همه/تمام به کار رفته است. این معنا برای واژه‌ی مورد نظر هم در متون کهن شواهدی دارد و هم در گویش بعضی نقاط ایران هنوز رایج است. در این معنا واژه‌ی «بود» به کلمه‌ی «وجود» اضافه می‌شود: «بود وجود». با این خوانش که هماهنگ با احساس شاعر در طی غزل و نیز زمان شعر در ابیات آغازین آن است، در عین حال که بر اصالت ضبط بود تأکید می‌شود، اشکال معنایی مصراع نیز برطرف می‌شود. واژه‌های کلیدی: بود وجود، دگرخوانی، حافظ، گویش‌های ایرانی.

۱. مقدمه

بیت دوم از غزل حافظ به مطلع «ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش...» در

* استادیار زبان و ادبیات فارسی m.poormokhtar@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانشجوی کارشناسی ارشد رشته‌ی فرهنگ و زبان‌های باستانی manouchehr_fouzandeh@yahoo.com

نسخه‌ی مصحح خانلری به گونه‌ی «همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف / همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش» ضبط شده است. این بیت در نسخه‌های گوناگون دارای دگرسانی‌ها و دگرخوانی‌هایی است که در آن‌ها به جای «بود وجود»، بدل‌هایی چون «هست وجود»، «بود و وجود»، «پود وجود» و «جمله وجود» دیده می‌شود. در این مقاله پس از نقل و نقد دیدگاه حافظ‌پژوهان درباره‌ی ضبط‌های گوناگون این واژه، خوانشی نو پیشنهاد می‌شود. نکته‌ی اصلی بحث آن است که واژه‌ی «بود» را در بیت یادشده می‌توان با کسره‌ی اضافه خواند و آن را به معنای «همه‌ی، تمام، کل» گرفت. معنای پیشنهادی برای این واژه در گویش‌های استان کرمان (گویش‌های کرمان، سیرجان، بردسیر، شهر بابک، زرنند، رابر و...) و برخی استان‌های دیگر (گویش‌های سیستانی، قاینی، تربت حیدریه‌ای) رایج است.

علاوه بر کاربرد «بود» به معنای گفته‌شده در گویش‌ها، به کمک قرائن نسخه‌شناختی نیز می‌توان صحت خوانش «بود وجود» را اثبات کرد. وجود دگرسانی‌هایی چون «هست وجود» و «جمله وجود» خود گواه این خوانش است. به نظر می‌رسد برخی کاتبان که معنی همه/تمام را برای «بود» نمی‌دانسته‌اند، با توجه به ضبط‌نشدن کسره‌ی اضافه در خط فارسی، «بود» را فعل ماضی پنداشته و از آنجا که در بافت بیت، فعل ماضی مناسب به نظر نمی‌رسیده، آن را به فعل مضارع «هست» تغییر داده‌اند؛ اما یکی از کاتبان که معنای اصلی واژه‌ی «بود» را می‌دانسته؛ ولی آن را مهجور تشخیص داده، واژه‌ی «جمله» را جانشین آن کرده که دقیقاً به همان معنای «همه، تمام، کل» است. از دیگر قرائن زبانی-ادبی برای اثبات خوانش «بود وجود» (به معنای «همه‌ی وجود») توازن و تقارن میان دو مصراع بیت مدنظر است که در آن، «بود وجود» در مصراع اول قرینه‌ی «سراپای» در مصراع دوم قرار می‌گیرد و قاعدتاً باید معنایی مشابه آن داشته باشد.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

پژوهشگران ادب فارسی در این نکته هم‌داستانند که رفع مشکلات متون ادبی یکی از کاربردهای مهم گویش‌شناسی و پژوهش‌های مربوط به فرهنگ عامه است (برای نمونه، بنگرید به: رجایی بخارایی، ۱۳۴۷؛ احمدی بیرجندی، ۱۳۷۷؛ زمردیان، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۵؛ همان، ۱۳۸۲؛ روافی، ۱۳۸۲ الف و ب؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹: ۲؛ مالمیر، ۱۳۹۱؛ همان، ۱۳۹۳). پژوهشگران، در حل معضلات متون کهنی همچون شاهنامه، تاریخ

بیهقی، اسرار التوحید، تذکره‌الاولیا و... از فرهنگ عامه و واژگان کهنی که همچنان در گنجینه‌ی مردمی محفوظ مانده استفاده می‌کنند. از نمونه‌ی این تحقیقات است آنچه غلامحسین یوسفی در تبیین معنای واژه‌ی «قصب الجیب» در گلستان آورده است (نک. سعدی، ۱۳۸۱: ۲۰۵-۲۰۸).

شفیعی کدکنی در تصحیح اسرار التوحید و مجموعه‌ی آثار عطار بارها به گویش‌های خراسان استناد می‌کند. وی همچنین ضمن بیان ویژگی‌های زبانی علی‌نامه به یکی دو مورد گویشی نیز اشاره کرده است (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۳۶ «بهره»؛ ۱۶۶ و ۱۶۷ «مردآزمای»). علی رواقی در مقاله‌ی دو قسمتی «گویش‌ها و متون فارسی» نمونه‌های زیادی از کاربرد گویش‌ها در درک معنای متون ادبی کهن را نشان داده است (نک: به رواقی، ۱۳۸۲ الف؛ همان، ۱۳۸۲ ب). کاربرد واژه‌های گویشی در توجیه ابیات حافظ نیز نمونه‌هایی دارد که در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

شفیعی کدکنی (۱۳۷۰: ۴۲۴، پانوش؛ همان، ۱۳۸۵: ۳۶، پانوش) درباره‌ی پسوند «وش» در کلمه‌ی معروف «تلخوش» در شعر حافظ، به لهجه‌ی کدکن استناد می‌کند و نمونه‌ای چون «شیرین‌وش» از آن گویش می‌آورد که در تأیید پسوند «وش» برای مزه‌ها سودمند است. صادقی (۱۳۷۸: صص ۴۸-۵۱) معنا و ریشه‌ی واژه‌ی «شرطه» را در بیت معروف «کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه برخیز...» به کمک گویش کُمزاری روشن می‌کند. مجتبابی (۱۳۸۶: ۱۱۴ و ۱۱۵) واژه‌ی «گله» را در بیت «قیاس کردم و آن چشم جادوانه‌ی مست/ هزار ساحر چون سامری‌ش در گله بود» به معنی «سیاهی چشم و مردمک چشم» می‌داند که «در زبان آذری و برخی از لهجه‌های ایرانی به کار می‌رود». مجتبابی (همان: ۱۲۴-۱۲۶) هم چنین معتقد است واژه‌ی «می‌کشد» در بیت «من اگر خارم اگر گل، چمن آرایی هست/ که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم»، از مصدر «کشتن» است (یا در واقع به «کشیدن» و «کشتن» ایهام دارد)، و در این باره شواهدی از متون کهن نقل می‌کند^(۱). در تأیید دیدگاه وی می‌توان افزود که در گویش رودباری نیز بن مضارع «کشتن» به صورت «کش» به کار می‌رود (نک: مطلبی، ۱۳۸۵: ۹۶)^(۲).

برومندسعید معتقد است واژه‌ی «گلاب» در بیت «فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی/ بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز» و یکی دو بیت دیگر از حافظ در معنای معروف خود یعنی «عرق گل سرخ» به کار نرفته است. وی با استناد به گویش‌ها این واژه

۴۲ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۹، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۶ (پیاپی ۳۴)
را مرکب از «گلو+آب» به معنی «جرعه» و هم‌ریشه با «قُلپ» می‌داند (نک: برومند سعید،
۱۳۸۳: ۹۳-۹۵).

۳. بحث

همچو گلبرگِ طری [...] وجودِ تو لطیف همچو سروِ چمنِ خلد، سراپایِ تو خوش

واژه‌ای که در بیت بالا با نقطه‌چین مشخص شده به همراه «وجود» که پس از آن قرار گرفته، در نسخه‌های کهن دیوان حافظ به شکل‌های زیر آمده است:
(بود وجود) الف: مکتوب در ۱۲۷ و پیش از آن: نسخه‌ی نویافته‌ی مکتوب در ۸۰۱؛ ت- ۸۰۷؛ یج- ۸۱۳؛ ید ۴-۸۱۳؛ حی- ۸۱۸؛ طو ۸۲۲؛ کج- ۸۲۳؛ کد ۸۲۴؛ که- ۸۲۵؛ خ- ۸۲۷.
ب: مکتوب بعد از ۱۲۷: ند ۸۵۴؛ نط ۸۵۹؛ قو ۸۵۹؛ فح- ۸۷۵؛ پند ۸۹۴؛ حص- ۸۹۸. ج:
بی‌تاریخ: تص؛ تج؛ تید (هست وجود) الف: مکتوب در ۱۲۷؛ خ ب: مکتوب بعد از ۱۲۷: لد ۸۳۴؛ مج- ۸۴۳؛ نه- ۸۵۵؛ نح- ۸۵۸؛ قب- ۸۶۲؛ سد ۸۶۴؛ سز ۸۶۷؛ عد ۸۷۴؛ فط- ۸۸۹؛ صج- ۸۹۳؛ صف- ۸۹۳؛ صد ۸۹۴؛ فم- ۸۹۴؛ حک ۸۷۴؛ ج: بی‌تاریخ: تم. (بود و وجود) الف: مکتوب قبل از ۱۲۷: کا ۸۲۱. ب: مکتوب بعد از ۱۲۷: نز ۸۵۷؛ سو ۸۶۶.
(جمله وجود تو) بی‌تاریخ: تل.

توجه به آنچه در بالا آمد نشان می‌دهد که از نظر بسامد تکرار: از ۴۰ ضبط این مصراع، ۲۰ مورد «بود» را ضبط کرده است.

از نظر تاریخ کتابت نیز ۱۰ نسخه‌ی مکتوب در ۸۲۷ و متقدم بر آن «بود» دارند؛ در حالی که فقط یک نسخه‌ی مکتوب در ۸۲۷ «هست» دارد و هیچ نسخه‌ای قبل از این تاریخ ضبط «هست» را تأیید نمی‌کند. مشخص است که ضبط «بود» هم از نظر قدمت و هم از نظر بسامد، اصالت بیشتری را نشان می‌دهد. انتخاب مصححان دیوان حافظ از وجوه مختلفی که ذکر شد، به تفصیل چنین است:

در متن قزوینی-غنی (حافظ، ۱۳۶۷: ۲۴۶) و سایه (حافظ، ۱۳۷۶: ۲۸۰) به گونه‌ی «هست» ضبط شده است؛ اما از میان نسخه‌بدل‌های سایه ۳ مورد مطابق با متن (یعنی «هست») و ۸ مورد «بود» ضبط کرده‌اند. خانلری نیز بر اساس ۷ نسخه (یعنی نسخه‌های ب، ج، ه، و، ط، ی، ک) «بود» را در متن قرار داده است^(۳). همچنین از میان نسخه‌بدل‌های وی، نسخه‌ی «ل»، که همان نسخه‌ی اساس قزوینی و غنی است، «هست» و نسخه‌ی «ح»

«بود و» ضبط کرده است (نک: حافظ، ۱۳۷۵: ۵۸۰ و ۵۸۱)؛ اما با این که ۴ مورد از نسخه‌های مورد استفاده‌ی نیساری (یعنی نسخه‌های خ مجذ عز فط) واژه‌ی مورد بحث را به صورت «هست» و ۴ مورد دیگر (یعنی نسخه‌های یجد حی طو که) به گونه‌ی «بود» دارند، وی در انتخابی شگفت به جای «بود»، صورت «پود» را در متن آورده و می‌نویسد: «در نسخه‌های خطی سده‌ی نهم حرف پ در غالب موارد به شکل ب نوشته شده است؛ پس املاي «بود» را «پود» نیز می‌توان خواند و قرائت «بود» یک دگرسانی محسوب نمی‌شود» (حافظ، ۱۳۸۷: ۲۸۷). وی در دفتر دگرسانی‌ها نسخه‌بدل‌های این مصراع را این‌گونه گزارش می‌کند: «خ ل مجذ نه نحد قب سد سز عد فط صجد صدف صد قم حک تم [یعنی ۱۶ ضبط از ۳۹ ضبط (۳۸ نسخه)]: هست وجود تو. کا نز سو: بود و وجود تو. تل: جمله وجود تو. در ۱۹ ضبط دیگر: بود وجود تو» (نیساری، ۱۳۸۵: ۹۶۲) و سپس در پانویس می‌افزاید: «چون کلمه‌ی «بود» به معنی فعل ماضی در محتوای مفهوم این بیت و پیام کلی غزل نامتناسب است، این جانب قرائت «بود وجود تو» را در ضبط نسخه‌های خطی با تأویل املاي کهن به املاي امروزی «پود وجود تو» می‌خوانم» (هم‌چنین بنگرید به نیساری، ۱۳۶۷: ۲۳۲ و ۲۳۳). خرمشاهی (۱۳۹۰: ۵۷۶) این قرائت نیساری را بحق از «قرآآت شاذ» می‌داند^(۴).

حمیدیان در تحلیلی از نسخه‌های یادشده می‌نویسد: «قزوینی و سایه: هست وجود تو؛ برخی نسخ: بود و وجود تو؛ در این ضبط اگر مراد از «بود» فعل ماضی باشد مناسب نیست؛ اگر آن را مصدر مرخم بگیریم، یا «بود» لغو و حشو خواهد بود و یا «وجود». از همه بدتر ضبط نیساری: پود وجود تو. جناب نیساری، اگر «پود» باشد، «تار» آن چه می‌شود و کجاست؟ آیا تاکنون در جایی دیده‌اید که «پود» را بدون «تار» آورده باشند؟ در هر حال، عجالتاً ضبط قزوینی و سایه بدون مشکل به نظر می‌رسد» (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۴/۲۹۷۵).

نگارندگان با بخشی از نظر حمیدیان و خرمشاهی^(۵) که ردّ ضبط نیساری باشد، موافقتند؛ با این توضیح که اگر ضبط «هست» درست باشد، تکرار بسیار ضبط «بود» را در اقدم و اکثر نسخ نمی‌توان توجیه کرد؛ اما از سویی «بود» به عنوان فعل ماضی نیز به دو دلیل خالی از اشکال نیست:

۱. «بود» در نقش فعل ماضی درست نیست؛ زیرا غزل درباره‌ی زمان حال است. این نکته‌ای است که فرزاد (۱۳۴۹: ۷۲۵) بدان توجه کرده است: «بود ممکن است این فکر

را در انسان ایجاد کند که حالا دیگر چنین نیست. به هر حال سرتاسر غزل درباره‌ی زمان حال است، نه ماضی» (فرزاد البته «هست» را در متن می‌پذیرد؛ ولی چنان‌که گفتیم، «هست» به لحاظ نسخه‌شناختی پذیرفتنی نیست).

به نظر می‌رسد به این دلیل که کاتبان «بود» را فعل ماضی پنداشته‌اند، آن را به فعل مضارع «هست» تبدیل کرده‌اند؛ چنان‌که دیدیم نیساری (۱۳۸۵: ۹۶۲) متوجه این نکته شده است (هم‌چنین بنگرید به: همان، ۱۳۶۷: ۲۳۲).

۲. اساساً «بود» در بیت مورد بحث، فعل نیست؛ چنان‌که امیری (۱۳۶۳: ۶۴۷)، عیوضی (۱۳۸۴: ۳۱۷) و راستگو (۱۳۸۹: ۳۱۹) نیز اشاره کرده‌اند، در چهار بیت اول غزل اصلاً فعل به کار نرفته است؛ پس فعل ماضی «بود» وجهی ندارد.

البته در این میان، نظر برهانی (۱۳۶۶ الف: ۲۶) را باید استثنا دانست. وی در نقد نظر امیری (۱۳۶۳: ۶۴۷) که در آن قائل به صحت ضبط «بود و وجود» در بیت مورد بحث شده بود، به استقلال ابیات حافظ اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که نبود فعل در ابیات آغازین غزل، نمی‌تواند دلیلی بر نبود فعل در بیت مورد بحث باشد. وی سپس در دفاع از «بود» به معنای فعل ماضی می‌نویسد: «ذکر این‌که «وجود تو چنان بود و سرپای تو چنین است» چه عیبی دارد؟ به نظر بنده اصولاً واو عطف زائد است».

در پاسخ به نقد وی باید گفت که اولاً استقلال ابیات حافظ خود فرض ثابت‌نشده‌ای است و حتی اگر بتوان عدم استقلال ابیات را در برخی از غزل‌های خواجه ثابت کرد، در غزل مورد بحث نمی‌توان چنین چیزی را نشان داد؛ دوم این‌که ایراد «بود» به معنای فعل ماضی همان است که فرزاد نیز اشاره کرده است؛ یعنی این معنا را تداعی می‌کند که وجود تو اکنون چنین نیست. ضمناً «وجود» و «سرپای» دو چیز مجزا نیستند؛ پس نمی‌توان گفت «وجود» تو چنان بود و «سرپای» تو چنین است، بلکه مصراع دوم را باید تأکیدی بر مصراع دوم گرفت و از این‌رو باید هر دو در زمان حال باشد^(۶). اکنون که اشکالات ضبط‌های «هست» و «بود» (به عنوان فعل ماضی) آشکار شد، باید دید ضبط / خوانش درست بیت چیست. به نظر می‌رسد دو پیشنهاد قابل طرح باشد که در ادامه هر یک از آن‌ها بررسی می‌شود.

پیشنهاد نخست: بود وجود

این دگرخوانی را ظاهراً نخستین‌بار برهانی مطرح کرده است. وی با اشاره به نظر امیری مبنی بر صحت ضبط «بود و وجود» می‌نویسد: «اما آن توهم و تصویری که قصد طرح آن است، توجه به معنی عامیانه‌ی «بود» در گویش کرمانی است که به علت تشابه نسبی

لهجه‌های کرمانی و شیرازی وجود این شائبه تقویت می‌شود. در ادب رایج فارسی کلمه‌ی «بود» به معنی «هستی» و «وجود» و مقابل «عدم» استعمال می‌شود اما در گویش کرمانی مفهوم دیگری هم دارد و شامل معانی «تمام» و «کامل» و «فقط» [کذا] یا مجموعه‌ای از این مفاهیم است و در محاوره غالباً چنین استعمال می‌شود: قیمت این کتاب چهارصد تومان بود است... حال اگر این مفهوم نیز در زبان حافظ یا در عصر حافظ نزد پاره‌ای از پارسیان [کذا] مرسوم باشد، می‌توانیم به همه‌ی وجوه معنی «بود» در بیت مزبور توجه نموده و ضبط مختار خانلری را مصاب و سایر ضبط‌ها را تصحیف بدانیم؟» (برهانی، ۱۳۶۶ ب: ۱۸۴ و ۱۸۵).

نکاتی در تأیید پیشنهاد نخست

به دلایلی که در پی می‌آید، می‌توان این پیشنهاد را پذیرفتنی دانست:

کاربرد «بود» به معنای «تمام» در گویش‌های ایرانی

واژه‌ی «بود» در کاربرد اسمی خود، در گویش‌های کرمان (پورحسینی، ۱۳۷۰: ۷۳؛ صرافانی، ۱۳۷۵: ۴۶)، بردسیر (برومند سعید، ۱۳۷۵: ۳۵؛ آذرلی، ۱۳۸۷: ۶۰)، زرنند (بابک، ۱۳۷۵: ۳۱۸)، سیرجان (بختیاری، ۱۳۷۸: ۴۰۰؛ سریزدی، ۱۳۸۰: ۵۰؛ مؤیدمحسنی، ۱۳۸۱: ۳۳)، رابُر (آیینه‌نگینی، ۱۳۸۲: ۵۱)، شهر بابک (حسینی موسی، ۱۳۸۴: ۷۲) و احتمالاً مناطق دیگری از استان کرمان به معنی «همه، تمام، کامل، کل؛ کلاً، کاملاً، به‌کلی، به‌تمامی، درست» به کار می‌رود: «حساب ما بود شد» (پورحسینی: همان‌جا)، «بود ماسا رِ رِخت»؛ تمامی ماست‌ها را ریخت» (حسینی موسی: همان‌جا)، «بود پولم را خرج کردم» (سریزدی: همان‌جا). در گویش سیستانی نیز «بود» به معنی «کامل و تمام» آمده است (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۷۴). این واژه در معنای یادشده در گویش‌های قاین (زمردیان، ۱۳۶۸: ۱۳۳؛ اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۵۳؛ آذرلی، ۱۳۸۷: ۶۰) و تربت حیدریه (دانشگر، ۱۳۷۴: ۵۱) نیز به کار می‌رود.

شایان یادآوری است که گرچه با وجود پرسش از دوستان شیرازی و مراجعه به فرهنگ‌های مربوط به این گویش، واژه‌ی «بود» را به معنی یادشده در گویش شیرازی امروز نیافتیم، اما با توجه به کاربرد این واژه در کرمان، سیستان، قاین و... احتمال اینکه در شیراز روزگار حافظ کاربرد داشته باشد، چندان دور نیست. به‌ویژه با توجه به این‌که پژوهشگران معتقدند گویش کرمانی از دوران باستان شباهت‌های بسیاری به گویش

شیرازی داشته است (نک: رضایی باغبیدی، ۱۳۸۲: ۳۹ و ۴۰) و این شباهت تا به امروز نیز مشاهده می‌شود. واژه‌ی «بود» در معنای «کامل» حتی گه‌گاه در نوشتار امروز نیز دیده می‌شود: «گاه از زیادتی علم، یک استاد دو مقاله در یک شماره‌ی این مجله دارد تا «امتیاز مربوطه» بود^(۷) شود» (رودسری، ۱۳۷۱: ۷۴).

«بود» در این معنا ظاهراً با مصدر «بودن» ارتباط دارد و احتمالاً هم‌ریشه است (البته نه لزوماً دارای اشتقاق یکسان) با واژه‌ی پهلوی bowandag (یا قرائت سنتی آن bavandak) به معنی «کامل، تمام، بی‌نقص» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۳؛ فره‌وشی، ۱۳۹۰: ۹۱). این واژه به همین معنا در قرآن قدس به گونه‌ی «بونده» به کار رفته است (قرآن قدس، ۱۳۶۴: ۱۰، ۱۱، ۲۴، ۲۶، ۴۸، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۰؛ هم‌چنین بنگرید به رواقی، ۱۳۸۱: ۷۱ و ۷۲، ذیل «بونده» و «بونده کردن»؛ نیز بنگرید به همان: ۴۱۲) که علاوه بر قرآن قدس، از ترجمه‌ی تفسیر طبری نیز شاهی آورده است^(۸).

اکنون ایراد مقدر این است که چگونه حافظ در زبان «فصیح» خود، از واژه‌ای «گوشی» استفاده کرده است؟! در رفع این ایراد نخست باید گفت که آشکار نیست واژه‌هایی که امروزه «گوشی» پنداشته می‌شوند، روزگاری واژه‌های «معیار» نبوده باشند. در ثانی، افزون بر وجود ابیات و مصراع‌هایی به گویش شیرازی در دیوان حافظ، چنان‌که نشان دادیم استفاده از واژه‌های گوششی در توجیه ابیات وی بی‌سابقه نیست.

یک شاهد نسخه‌شناختی

دلایل در ترجیح «بود وجود» به کاربرد «بود» در گویش‌های یادشده، محدود نمی‌شود. یکی از نسخه‌های دفتر دگرسانی‌ها، یعنی نسخه‌ی «تل» ضبطی دارد که تأمل برانگیز است: این نسخه به جای «بود وجود تو»، «جمله وجود تو» ضبط کرده است و «جمله» دقیقاً به همان معنای پیشنهادی ما برای «بود» تواند بود (بنگرید به نیساری، ۱۳۸۵: ۹۶۲). به نظر می‌رسد کاتب نسخه‌ی «تل» متوجه معنای «بود» شده اما آن را مهجور تشخیص داده و در نتیجه به «جمله» تبدیل کرده است.

دلیل بلاغی

دلیل دیگری که می‌توان بر درستی خوانش «بود وجود» اقامه کرد، توازن^(۹) بیت است؛ بدین ترتیب:

همچو	گلبرگ طری	بود وجود	تو	لطیف
همچو	سرو چمن خلد	سراپای	تو	خوش

در این توازن، «بود وجود» در برابر «سراپا» قرار می‌گیرد و می‌تواند تأییدی باشد بر معنی «تمام، جمله» برای «بود».

با خوانش پیشنهادی ما، حافظ در این مصراع می‌فرماید:

همه و تمامی وجود تو (نه جزئی از آن، مثلاً قد یا لب یا چشم) مثل گل لطیف است. اگر به سه بیت آغازین غزل نگاهی بیفکنیم حضور قید همه و تمامی در آن نشان می‌دهد که تمرکز ذهن شاعر روی مفهوم کلیت وجود معشوق است. غزل اصلاً با واژه‌ی همه و تکرار آن آغاز می‌شود: ای «همه» شکل تو مطبوع و «همه» جای تو خوش. در بیت دوم همین حال و هوا ادامه می‌یابد:

همچو گلبرگ طری «بود = همه» وجود تو لطیف / همچو سرو چمن خلد «سراپای = همه» تو خوش

در بیت سوم مفهوم «همه» را که در دو بیت آغاز به اجمال و کلی گفته بود، به تفصیل و ذکر جزئیات باز می‌گوید:

شیوه و ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح چشم و ابروی تو زیبا، قد و بالای تو خوش
این احساس حتی در بیت چهارم نیز ادامه می‌یابد:
هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن‌سای تو خوش

«بود» به معنی «تمام» در متون ادبی

اکنون ببینیم آیا «بود» در معنای یادشده در متون ادبی کهن به کار رفته است یا خیر. بر اساس نظر شفیعی کدکنی، واژه‌ی بود در بیتی از الهی‌نامه‌ی عطار به همین معنی به کار رفته است. ایشان درباره‌ی بیت «چو چشم و ابروی او صاد و نون بود / دلش نصّ قاطع نه، کنون بود» (عطار ۱۳۸۷: ۱۳۱) نوشته‌اند: «کنون بود: یعنی اکنون به کمال رسید و تمام شد. در خراسان، از جمله در مشهد و کدکن، هنوز این کاربرد «بود» زنده است. می‌گویند «صد تومان بود، به قرض او دادم»، یعنی صد تومان تمام و کمال. در شعر عطار هم معنی این است که دلش را نصّ قاطع به شمار آور و کامل شد و تمامی یافت. ریتز به تبعیت از یک نسخه (نسخه‌ی F) مصراع را بدینگونه ضبط کرده است: «دلش نصّ قاطع نه که نون بود» و نشان می‌دهد که متوجه این معنی نبوده است» (همان: ۵۱۲)

علاوه بر نکته‌ی بالا، در شواهد زیر نیز می‌توان چنین کاربردی از «بود» را دید؛ اگرچه تشخیص معنی «بودن، هستی» یا «کامل، تمام» در برخی شواهد دشوار است:

در این ره پاکبازان گوی بردند که از بود وجود خود بمردند
(عطار، ۱۳۶۳: ۸۰)

بدان نقاش در بود وجودت که نقش ذات خود این‌جا نمودت
(همان: ۱۵۳)

همه بود وجودم یار بگرفت دل و جانم همه دلدار بگرفت
(همان: ۱۵۳)

اگر بود وجودت پاک داری حقیقت زهر را تریاک داری
(همان: ۱۱۷)

تو اصل اصل کل بود وجودی ز بودی تا بدانی کی نبودی
(همان: ۱۶۱)

حجاب صورتت بردارم از پیش کنم بود وجودت جملگی خویش
(همان: ۱۶۷)

به معنی بگذر از بود وجودت به حق بنگر حقیقت بود بودت
(همان: ۱۹۲)

زند سوراخ در بود وجودت عیان کردست مر اسرار بودت
(همان: ۲۳۷)

به یک ره محو کن بود وجودت چو دیدستی عیان مر بود بودت
(همان: ۲۶۳)

بسوزان پرده‌ی بود وجودت به یک ره کن تو پیدا بود بودت
(همان: ۲۸۴)

گذر کن اول از بود وجودت که تا یابی عیانی بود بودت
(همان: ۴۴۱)

زمانی بگذر از بود وجودت طلب کن در درون مر بود بودت
(همان: ۴۵۷)

گفت ای روشن به تو بود وجود	این بگفت و اوفتاد اندر سجود
	(همان، ۱۳۸۰: ۳۴)
بی جود وجود سید ما	خود بود وجود ما نشاید
	(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۶۱: ۳۵۳)
مارا وجود نیست، وگر هست جود اوست	بود وجود ما به حقیقت وجود اوست
	(همان: ۱۴۰)
در کتم عدم بیا و با ما بنشین	وز بود وجود خویشتن هم بگذر
	(همان: ۸۸)
ممکن به خودش بود وجودی نبود	بی جود وجود هیچ بودی نبود
	(همان: ۸۸۵)
این دور در بود وجود، او مرکز جود وجود	او اصل مقصود وجود، او وجه خلاق العدم
	(صفی‌علی‌شاه، ۱۳۶۷: ۲۰۴)

همچنین بسنجید با شواهد زیر از ترکیب «وجود بود»:

خدایین باش طاعت دم به دم کن / وجود بود خود کلی عدم کن (عطار، ۱۳۶۳: ۳۴۲)
 یکی دیدست و در یکی قدم زد / وجود بود خود جمله عدم زد (همان، ۱۳۷۱: ۳۸۴)
 اناالحق گفت و سرّ دوست بشناخت / وجود بود خود یک‌باره درباخت (همان: ۴۳۷)
 ممکن است شواهد مربوط به «هیلاج‌نامه»، «جوهر الذات» و «اشترنامه» به دلیل تردید در انتسابشان به عطار، چندان معتبر و علمی نباشد، اما باید توجه داشت که در این مقام، سراینده‌ی این منظومه‌ها مهم نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد کاربرد ترکیب «بود وجود» در متون کهن است که اتفاقاً چنان‌که مشاهده شد، دارای بسامد هم هست. شواهد شاه نعمت‌الله ولی از دو نظر با اهمیت است؛ نخست این‌که وی معاصر حافظ است و با او «مشاعره»، در معنی قدیم کلمه، داشته است و از سوی دیگر وی ساکن کرمان بوده است.

جمع‌بندی پیشنهاد نخست

مطابق این نظر، چنین می‌نماید که ضبط درست و اولیه، «بود وجود تو» بوده است. به این دلیل که نشانه‌ی اضافه در خط فارسی گذاشته نمی‌شود، برخی از کاتبان آن را «بود وجود تو» (یعنی فعل ماضی) خوانده‌اند و چون فعل ماضی در این‌جا مناسب به نظر نمی‌رسد، آن را به فعل مضارع «هست» تبدیل کرده‌اند. یکی از کاتبان هم که متوجه معنای

«بود» در بیت حافظ بوده آن را مهجور تشخیص داده ولی واژه‌ی مترادف آن، یعنی «جمله» را در بیت قرار داده است: همچو گلبرگ طری، جمله وجود تو لطیف... .

پیشنهاد دوم: بود و وجود

پیشتر دیدیم که حمیدیان ضبط «بود و وجود» را که در برخی از نسخه‌ها آمده است، این‌گونه نقد می‌کند: «در این ضبط اگر مراد از «بود» فعل ماضی باشد مناسب نیست؛ اگر آن را مصدر مرخّم بگیریم، یا «بود» لغو و حشو خواهد بود و یا «وجود» (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴: ۲۹۷۵)؛ اما به نظر می‌رسد که «بود و وجود» نیز می‌تواند به دلایل زیر وجهی داشته باشد:

۱. «بود» در ترکیب «بود و وجود» اسم است و از این‌رو معاییی را که برای «بود» در نقش فعل ماضی برشمردیم، ندارد. عیوضی (۱۳۸۴: ۳۱۷) این ترکیب را از مقوله‌ی ترکیب‌های عطفی مانند «روی و ریا» و «قد و بالا» می‌داند و می‌افزاید: «ترکیب «سراپا» و صورت‌های «شیوه و ناز»، «خط و خال»، «چشم و ابرو» و «قد و بالا» در بیت بعدی [به دلیل شباهت در عطفی بودن] مؤید صحت «بود و وجود» است» (همان: ۳۱۸).

۲. «بود و وجود» در سه نسخه‌ی نسبتاً قدیم دیده می‌شود.

۱. ترکیب «بود و وجود» در متون معاصر حافظ به کار رفته است:

«و از سر بود و وجود و زن و فرزند به‌کلی برخاسته» (شمس منشی، ۱۳۵۵، ج ۱: ۵۱۷).
جوقی قلندرانیم، بر ما قلم نباشد/ بود و وجود ما را باک از عدم نباشد (عبید زاکانی، ۱۳۳۲: ۶۰).

ظاهراً بر همین اساس است که برخی حافظ‌پژوهان جانب «بود و وجود» را گرفته‌اند؛ برای نمونه بنگرید به: امیری (۱۳۶۳: ۶۴۷)، عیوضی (۱۳۸۴: ۳۱۷ و ۳۱۸) و راستگو (حافظ، ۱۳۸۹: ۳۱۹)^(۱۰).

۲. در متونی که «بود وجود» به کار رفته، «بود و وجود» نیز گرچه با بسامدی کمتر دیده می‌شود، از جمله در دو اثر منسوب به عطار، یعنی *هیلاج‌نامه* و *اشترنامه*:

تو این جا حاکم بود و وجودی / کنی هر چیز اینجا که بودی (عطار، ۱۳۶۳: ۳۱۵)

ای محقق بگذر از بود و وجود / زانکه پیدا راه او پنهان نمود (همان، ۱۳۸۰: ۹۳)

همچنین بسنجید با ترکیب «وجود و بود» در *جوهر‌الذات*:

چو منصور تو یک آتش فروزم / وجود و بود خود در نار سوزم (عطار، ۱۳۷۱: ۵۴۳)

تو را دیدم وجود و بود خود باز/ که صنع خود نمودستی به اعزاز (همان: ۵۴۴)
با این وصف وجه بود و وجود را جز ۳ ضبط از ۴۰ ضبط تأیید نمی کند و این در
حالی است که ۲۰ نسخه با معدل زمانی کتابت ۸۳۶، ضبط بود وجود را تأیید می کنند.

۴. نتیجه گیری

با توجه به چهل نسخه‌ی قدیمی دیوان حافظ به نظر می‌رسد در غزلی از دیوان او با مطلع
«ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش...» صحت ضبط واژه‌ی «بود» در مصراع
اول بیت دوم «همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف»، محتمل‌تر است و سایر
ضبط‌هایی که در بعضی نسخ جانشین آن شده‌اند به دلایل نسخه‌شناسی و معنایی و بلاغی
مشکوک و محل تردیدند. در عین حال واژه‌ی «بود» در مصراع مورد بحث، فعل ماضی
نیست؛ زیرا در این صورت به هیچ وجه با زمان غزل منطبق نخواهد بود. این واژه، به
معنی «همه، تمام» در بعضی از متون کهن به کار رفته و در گویش محلی بعضی از نقاط
ایران همچنان از جمله کرمان و نواحی آن مستعمل است. این معنا برای واژه‌ی «بود» با
احساس شاعر در ابیات آغازین غزل که به کلیت و تمامیت معشوق معطوف است،
هماهنگ بوده و معنای مصراع را مشخص و از ابهام خارج می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. راستگو نیز ظاهراً با تأثیرپذیری از مجتبیایی، «می‌کشد» را در بیت یادشده به معنی «می‌کارد»
می‌گیرد (نک: حافظ، ۱۳۸۹: ۴۱۵).
۲. بیت حافظ را بسنجید با مصراع دوم این بیت از عراقی: کارم به مراد خود چو نگذاشته‌ای/
می‌رویم از آن سان که توام کاشته‌ای (عراقی، ۱۳۳۶: ۳۱۸)
۳. این واژه در فرهنگ واژه‌نمای حافظ نیز، همان بود در معنای فعل ماضی محسوب شده‌است
(صدیقیان، ۱۳۸۳: ۱۴۳).
۴. برای مشاهده‌ی قرائت شاذ دیگری از نیساری، بنگرید به نیساری (۱۳۸۴: سراسر مقاله).
- حمیدیان (۱۳۹۲، ج ۴: ۲۸۷۱ و ۲۸۷۲) می‌نویسد: «جناب نیساری ظاهراً حدی برای خود در
ابداع و اختراع قایل نیستند، چنان‌که لخت دوم را به این صورت غریب درآورده‌اند: هزار تعبیه
در حکم پادشاه‌انگیز».
۵. راستگو نیز معتقد است ضبط نیساری «چنگی به دل نمی‌زند» (نک: حافظ، ۱۳۸۹: ۳۱۹).

۶. برهانی پس از مقاله‌ی ذکرشده، در مقاله‌ای دیگر پیشنهاد تازه‌ای مطرح می‌کند که در ادامه بررسی خواهد شد.
۷. «بود» در اصل مقاله برجسته شده‌است.
۸. واژه‌ی «بیده» به معنی «تمام، کامل» بر اساس آنچه حسن دوست (۱۳۹۳، ج ۱: ۵۶۴) آورده ظاهراً به واژه‌ی موردبحث مربوط نیست.
۹. توازن در این‌جا در معنایی وسیع به کار گرفته شده است که صناعی چون ترصیع، موازنه و ... را نیز در برمی‌گیرد. درباره‌ی توازن و انواع آن بنگرید به صفوی (۱۳۹۰)، به‌ویژه مبحث «توازن واژگانی»: ۲۱۷-۲۳۳. این اصطلاح را بسنجید با «تکرار نحوی» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۸: ۴۷ تا ۴۹) و «چینش‌آرایی چندزمینه» (راستگو، ۱۳۸۲: ۱۴۱ به بعد).
۱۰. استادان، علی رواقی و جمشید مظاهری (سروشیار) نیز در پاسخ به پرسش شفاهی نگارندگان، صورت «بود و وجود» را ترجیح دادند.

منابع

- آذرلی، غلامرضا. (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان گویش‌های ایران. تهران: هزار کرمان.
- آینه‌نگینی، ولی‌الله. (۱۳۸۲). نگین سبز کرمان: فرهنگ گویش رُبر. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- احمدی بیرجندی، احمد. (۱۳۷۷). «لهجه‌های محلی و حل مشکلات متون ادبی». خراسان‌پژوهی، سال ۱، شماره‌ی ۲، صص ۱۱۴-۱۲۲.
- اکبری شالچی، امیرحسین. (۱۳۷۰). فرهنگ گویشی خراسان بزرگ. تهران: مرکز امیری، منوچهر. (۱۳۶۳). «درباره‌ی بیست بیت از دیوان حافظ خانلری». آینه، سال ۱۰، شماره‌ی ۱۰ و ۱۱، صص ۶۴۳-۶۵۰.
- بختیاری، علی اکبر. (۱۳۷۸). سیرجان در آئینه‌ی زمان. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- بابک، علی. (۱۳۷۵). بررسی زبان‌شناختی گویش زرنند. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- برومند سعید، جواد. (۱۳۷۵). واژه‌نامه‌ی گویش بردسیر. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- _____ (۱۳۸۳). ریشه‌شناسی و اشتقاق در زبان فارسی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- برهانی، مهدی. (۱۳۶۶ الف). «حافظ قزوینی-غنی یا خانلری، کدام؟ (قسمت دوم)». حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیازکرمانی، ج ۲، تهران: پازنگ، صص ۲۴-۹۱.

«همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف»؛ پیشنهاد خوانشی نو ... _____ ۵۳

_____ (۱۳۶۶ ب). «سرنوشت یک واژه در بیتی از حافظ». حافظ‌شناسی، به

کوشش سعید نیازکرمانی، ج ۴، تهران: پاژنگ، صص ۱۷۹-۱۸۵.

پورحسینی، ابوالقاسم. (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۷). دیوان حافظ. تصحیح و تعلیق محمد قزوینی و قاسم غنی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، تهران: اساطیر.

_____ (۱۳۷۵). دیوان حافظ. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل

خانلری، ج ۲، تهران: خوارزمی.

_____ (۱۳۷۶). حافظ. به سعی سایه. تهران: کارنامه.

_____ (۱۳۸۷). دیوان حافظ بر اساس نسخه‌های خطی سده‌ی نهم.

تدوین: سلیم نیساری، تهران: سخن.

_____ (۱۳۸۹). دیوان حافظ. مقدمه، ویراست و پرداخت متن،

گزینش و گزارش نسخه‌بدل‌ها، ترجمه‌ی عربی‌ها: محمد راستگو، تهران: نی.

حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. ج ۵، ج (ج ۲-۵) و چاپ

دوم (ج ۱)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حسینی موسی، زهرا. (۱۳۸۴). فرهنگ واژگان و کنایات شهر بابک. کرمان: بنیاد

کرمان‌شناسی.

حمیدیان، سعید. (۱۳۹۲). شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ). ج ۵، تهران: قطره.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۹۰). «اوجی دیریاب و کوششی کامیاب در تصحیح دیوان

حافظ (درباره‌ی تصحیح جدید سلیم نیساری)». ذهن و زبان حافظ، تهران: ناهید،

صص ۵۳۹-۵۸۲.

دانشگر، احمد. (۱۳۷۴). فرهنگ واژه‌های رایج تربت حیدریه. مشهد: آستان قدس رضوی.

راستگو، سید محمد. (۱۳۸۲). هنر سخن‌آرایی (فن بدیع). تهران: سمت.

رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۴۷). «نقش آداب و رسوم عامه در حل مشکلات ادبی».

مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، سال ۴، شماره‌ی ۱ و ۲

(پیاپی ۱۳ و ۱۴)، صص ۱۰۳-۱۱۴.

رضایی باغبیدی، حسن. (۱۳۸۲). «شیرازی باستان». گویش‌شناسی، شماره‌ی ۱

(ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان، ش ۲۱)، صص ۳۲-۴۰.

- ۵۴ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۹، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۶ (پیاپی ۳۴)
 رواقی، علی. (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ‌های فارسی. با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۸۲ الف). «گوش‌ها و متون فارسی (۱)». نامه‌ی انجمن، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۱۰)، صص ۱۳-۴۱.
- _____ (۱۳۸۲ ب). «گوش‌ها و متون فارسی (۲)». نامه‌ی انجمن، س ۳، ش ۳ (پیاپی ۱۱)، صص ۳۸-۷۶.
- رودسری، کاظم. (۱۳۷۱). «نامه‌ها: آقای احمد سمیعی، آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی». دانش، سال ۱۳، شماره‌ی ۱، صص ۷۴ و ۷۵.
- زمرّدیان، رضا. (۱۳۶۸). بررسی گوش‌قاین (زبان‌شناسی عملی). مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۷۹). راهنمای گردآوری و توصیف گوش‌ها. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- _____ (۱۳۸۲). «نقش گوش‌ها در کمک به از میان بردن برخی ابهامات واژگانی متون کهن فارسی دری». مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره‌ی ۱۴۰، صص ۳۹-۶۲.
- سریزدی، محمود. (۱۳۸۰). نامه‌ی سیرجان (واژه‌ها و اصطلاحات لهجه‌ی سیرجانی). با مقدمه‌ی محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). گلستان سعدی. تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- شاه نعمت‌الله ولی. (۱۳۶۱). کلیات اشعار شاه نعمت‌الله ولی. به سعی جواد نوربخش، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۰). موسیقی شعر. تهران: آگاه.
- _____ (۱۳۸۵). این کیمیای هستی: مجموعه‌ی مقاله‌ها و یادداشت‌های محمدرضا شفیعی کدکنی درباره‌ی حافظ. به کوشش ولی‌الله درودیان، تبریز: آیدین.
- _____ (۱۳۸۹). «حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم [درباره‌ی علی‌نامه]». ضمیمه‌ی آینه‌ی میراث، دوره‌ی جدید، سال ۸، ضمیمه‌ی ۲۰، صص ۹۳-۱۷۶.
- شمس منشی، محمد بن هندوشاه. (۱۳۵۵=۱۹۷۶ م.). دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب. متن علمی و انتقادی با مقدمه و فهرست‌ها به اهتمام و تصحیح عبدالکرام علی اوغلی علی‌زاده، مسکو: دانش.

«همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف»؛ پیشنهاد خوانشی نو ... _____ ۵۵

صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۸). «باد شرطه». نشر دانش، س ۱۶، ش ۱، صص ۴۸-۵۱.
_____ (۱۳۸۶). «فارسی‌شناسی». بخارا، شماره ۶۳، صص ۶۲-۹۶.

صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۸۳) فرهنگ واژه‌نمای حافظ. تهران: سخن.
صرافی، محمود. (۱۳۷۵). فرهنگ گویش کرمانی. با مقدمه‌ی محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: سروش.

صفوی، کورش. (۱۳۹۰). از زبان‌شناسی به ادبیات. ج ۱: نظم، تهران: سوره‌ی مهر.
صفی‌علی‌شاه، میرزا حسن. (۱۳۶۷). دیوان صفی‌علی‌شاه. با مقدمه‌ی تقی تفضلی، به
کوشش منصور مشفق، تهران: صفی‌علی‌شاه.

عبید زاکانی، نظام‌الدین. (۱۳۳۲). کلیات. تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اقبال.
عراقی، فخرالدین ابراهیم همدانی. (۱۳۳۶). کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی
متخلص به عراقی. به کوشش سعید نفیسی، تهران: سنایی.

عطار نیشابوری. (۱۳۸۷) الهی‌نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
عطار، محمدبن ابراهیم. (۱۳۶۳). هیلاج‌نامه. تصحیح و مقدمه‌ی احمد خوشنویس، تهران:
کتابخانه‌ی سنایی.

_____ (۱۳۷۱). جوهرالذات. دفتر اول و دوم، تهران: اشراقیه.

_____ (۱۳۸۰). اشترنامه. به کوشش مهدی محقق، تهران: انجمن آثار و

مفاخر فرهنگی.

عیوضی، رشید. (۱۳۸۴). حافظ برتر کدام است؟ تهران: امیرکبیر.
فرزاد، مسعود. (۱۳۴۹). حافظ، صحت کلمات و اصالت غزل‌ها. شیراز: دانشگاه پهلوی
(کانون جهانی حافظ‌شناسی).

فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۸۹). راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه‌ی
گویش‌های ایرانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی (بارگذاری شده در وبگاه
فرهنگستان به نشانی persianacademy.ir).

فروه‌وشی، بهرام. (۱۳۹۰). فرهنگ زبان پهلوی. تهران: دانشگاه تهران.
قرآن قدس. (۱۳۶۴). پژوهش علی رواقی، ج ۱، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی شهید محمد
رواقی.

مالمیر، تیمور (۱۳۹۱). «تصحیح و تبیین برخی دشواری‌های متون کهن بر اساس گویش
لری». ادب‌پژوهی، شماره ۲۰، تابستان، صص ۳۳-۵۲.

- ۵۶ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۹، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۶ (پیاپی ۳۴)
- _____ (۱۳۹۳). «اهمیت گویش‌ها و لهجه‌های محلی در تبیین و تصحیح متون عرفانی». پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال ۸، شماره‌ی ۱ (پیاپی ۲۶)، صص ۱-۱۸.
- مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۸۶). شرح شکن زلف (بر حواشی دیوان حافظ). تهران: سخن.
- محمدی خمک [سکایی سیستانی]، جواد (۱۳۷۹). واژه‌نامه‌ی سکزی (فرهنگ لغات سیستانی). تهران: سروش.
- مدخل دُرّج ۴. مؤسسه‌ی فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- مطلبی، محمد. (۱۳۸۵). بررسی گویش رودباری (کرمان). پایان‌نامه‌ی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه‌ی مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مؤیدمحسنی، مهری. (۱۳۸۱). گویش مردم سیرجان. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- نیساری، سلیم. (۱۳۶۷). مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۸۴). «حافظ و عرصه‌ی شطرنج [درباره‌ی بیت «مباش غره به بازی خود ... حکم پادشاه انگیز]». حافظ، شماره‌ی ۱۹، ص ۵۳.
- _____ (۱۳۸۵). دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۸). بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی. تهران: سمت.